

آشنایی با چند اصطلاح

واحد های زبان

واج: کوچک ترین واحد آوایی زبان است که شامل ۲۹ واج می باشد. ۶ مصوت و ۲۳ صامت.

تکواژ: یکی از واحد های زبان است که دارای نقش دستوری و معنایی مستقل می باشد تکواژ یا نشانه نام دارد
واژه: واژه (کلمه) به مجموعه حروف یا واک‌هایی که با کنار هم قرار گرفتنشان یک واحد یا یکای تحلیل پذیر را پدیدار می سازند گفته می شود.

گروه: گروه مجموعه ای از یک یا چند واژه است، که در نحو جمله همچون یگانی مستقل عمل می کند. هر گروه هسته ای دارد که می تواند یک یا چند وابسته داشته باشد
جمله: به مجموعه واژه‌هایی که معنی آن‌ها کامل و مستقل است، «جمله» می گوئیم.

نهاد: نهاد بخشی از جمله است که خبری درباره آن می دهیم.

گزاره: گزاره همان خبر است که درباره نهاد می گوئیم.

نقش های دستوری

فعل: فعل واژه ای است که بر انجام دادن کاری یا اتفاق افتادن چیزی یا داشتن حالتی در گذشته، حال و آینده دلالت می کند. فعل معمولاً در آخر جمله می آید. عبارتی که در آن فعل وجود نداشته باشد، جمله نیست.

فاعل: فاعل واژه ای عربی به معنای «به جا آورنده» و «کننده کاری» است و در دستور زبان به کلمه ای گفته می شود که انجام فعل یا کاری را به آن نسبت می دهیم.

مفعول: کلمه یا گروهی از کلمات است که فعل بر روی آن واقع می شود نشانه مفعول (را) است که پس از مفعول می آید و ممکن است این علامت از جمله حذف شود که در این صورت برای یافتن مفعول از فرمول مفعول استفاده می کنیم. چه کسی چه کسانی یا چه چیزی + را + فعل = مفعول

مثال: باغبان گل های سرخ را کاشت. چه چیزی+ را+ کاشت= گل های سرخ

مسند: کلمه ای است که به کمک فعل های ربطی به نهاد نسبت داده می شود. برای یافتن مسند از فرمول مسند استفاده می کنیم. نهاد+ چه جور یا چگونه+ فعل گذرا به مسند= مسند

همه مردم خوشحال خواهند شد. همه ی مردم+ چگونه+ خواهند شد= خوشحال

متمم: کلمه ای است که پس از حرف اضافه می آید.

حروف اضافه: از، در، با، تا، برای، بهر، به سوی، به + کلمه

مثال مسلمانان با مشرکان جنگیدند . مشرکان=متمم

صفت: صفت کلمه ای است که با آن موصوف را وصف می کنیم.

موصوف: موصوف در لغت به معنی وصف شده بوده و در واقع اسمی است که توسط صفت توصیف شود را موصوف می نامیم. صفت کلمه ای است که حالت، مقدار و یا ویژگی های اسم را بیان می کند یا توضیحی درباره ی آن می دهد. صفت کلمه ای است که همراه اسم می آید و حالت و چگونگی اسم را توضیح میدهد

مانند: گل زیبا. گل=موصوف، زیبا=صفت

مبحث اول: زبان و شکل های آن

قسمت اول

زبان یکی از جنبه های رازآمیز وجود انسان است. پدیده ای است که پس از قرن ها بحث و بررسی هنوز آن را آنگونه که باید شناختیم هرچند استفاده از آن بسیار آسان است به این دلیل که ما این کار را از سال اول زندگی به تعطیلی شروع می کنیم و طرز استفاده از آن را هم به طور طبیعی فرا می گیریم بیان اینکه به درس و مدرسه نیاز داشته باشیم از سوی دیگر شناخت زبان دشوار است یکی از دشواری های شناختی زبان پیچیدگی و گستردگی بیش از حد آن است.

زبان به این دلیل پیچیدگی دارد که باید ذهن انسان را همراه با تمام رازها و رمزهای حیات مادی و معنوی او چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی در خود بگنجاند اگر انسان از زبان بی بهره بود نمی توانست به تفکر بپردازد نه هیچ علمی به دست آورد و نه فکر و علم خود را به دیگران منتقل کند.

گفتیم زبان گستردگی هم دارد زیرا باید همه جلوه های دیگر هستی را در خود بگنجاند خواه دیده ها و جلوه های انسانی خواه اجتماعی و خواه طبیعی.

دشواری شناخت زبان تنها ناشی از پیچیدگی و گستردگی بیش از حد آن نیست، دشواری دیگر شناخته زبان این است که ما می پنداریم چون طرز استفاده از زبان را می دانیم از خود آن را هم می شناسیم و به همین دلیل نیز سعی در شناخت زبان را اغلب بیهوده می انگاریم حال آنکه واقعیت غیر از این است. از یک طرف شناخت زبان با آن همه پیچیدگی و گستردگی به مراتب بیشتر از هر موضوع دیگری به صرف وقت، فکر و نیرو نیاز دارد و از طرف دیگر تا کسی زبان را به خوبی شناسد نمی تواند برای شناخت موضوعات دیگر از آن به خوبی استفاده کنند.

آیا می دانید که اگر در یک زبان برای چیزی کلمه ای به کار برود اهل آن زبان نیز برای آن چیز وجودی قائل می شوند مثلاً پیش از آنکه کلمه کیوی در زبان فارسی پیدا شود، بود و نبود این میوه برای فارسی زبانان یکسان بود عجیب تر آنکه اگر اهل همان زبان کلمه ای را به کار ببرند که برای آن بیرون از ذهن شان چیزی وجود نداشته باشد برای آن کلمه وجودی خارجی قائل می شود مثلاً به صرف این که کلمات سیمرغ و دیو از گذشته های دور وارد زبان

فارسی شده است ما فارسی‌زبانان میدانیم که در آن زمان ها پرندگانی به نام سیمرخ و موجودی به نام دیو وجود نداشته است.

گاه با پرسش‌هایی روبرو می‌شویم که پاسخ دادن به آنها در گرو شناخت زبان است مثلاً اگر کسی از ما بپرسد که چرا حرف زدن را خود یاد می‌گیریم و نوشتن را باید در مدرسه بیاموزیم؟ به شرطی می‌توانیم به او پاسخ دهیم که به شناخت زبان مجهز باشیم. پس شناخته زبان به هیچ وجه با توانایی استفاده از آن یکی نیست همین طور است که اگر از ما بپرسند وقتی مردم شهرهای تهران، یزد، زاهدان، بندرعباس، لار، بوشهر و... حرف‌های یکدیگر را به زحمت می‌فهمند ما چرا می‌گوییم همه آنها به یک زبان یعنی به زبان فارسی حرف می‌زنند؟ یا چرا گفتن از نوشتن برای ما آسان تر است؟...

اکنون ببینیم تعریف زبان چیست؟

زبان‌شناسان برای زبان تعریف‌های متعددی پیشنهاد کردند ما در اینجا فقط صورت ساده شده یکی از تعریف‌ها را مطرح می‌کنیم بر اساس این تعریف زبان یک نظام است و کار اصلی آن ایجاد ارتباط میان انسان‌هاست مقصود از این ارتباط زبانی عمدتاً انتقال پیام از یک فرد به افراد دیگر است.

در این تعریف منظور از نظام، مجموعه به هم پیوسته ولی پیچیده‌ای است که طبق قاعده از اجزای کوچکتری ساخته شده باشد. اجزای سازنده نظام زبان در درجه اول نشانه است و نشانه هر لفظی است که معنایی داشته باشد.

با توجه به اینکه انتقال پیام در ارتباط زبانی معمولاً در قالب جمله صورت می‌گیرد می‌توان هر جمله را نمونه‌ای کوچک از نظام بزرگ زبان دانست مثلاً جمله عید شما مبارک باد در حد خود یک نظام است چون می‌تواند در کلیت خویش دست‌کم میان دو نفر از افراد انسانی رابطه برقرار کند و پیامی را در مایه شادباش عید از یکی به دیگری منتقل کند این مجموعه به هم پیوسته طبق قاعده از اجزای کوچکتری ساخته شده که عبارتند از عید، نقش‌نمای اضافه (-)، شما، مبارک و باد. هر یک از این اجزا یک نشانه است زیرا از لفظی تشکیل شده است که معنایی را می‌رساند.

تعریف بالا به خوبی نشان می‌دهد که زبان برخلاف آنچه بعضی‌ها می‌پندارند نه گروهی بی‌نظم و قاعده از کلمات است که در ذهن انسان انباشته شده باشد و نه حتی مجموعه‌ای از قواعد دستوری است که آن را بی‌هیچ نظم و ترتیبی به حافظه سپرده باشد بلکه دقیقاً یک نظام واحد است، اینکه چرا این نظام واحد در هر جا به شکلی دیگر در می‌آید بی‌آنکه خودش تغییر یابد سوالی است که به همراه ده‌ها سوال دیگر باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

1_ شکل‌های گوناگون هر زبان چه نام دارد؟

2_ زبان چه ویژگی‌هایی دارد؟

3_ زبان با گویش چه تفاوتی دارد؟

4_ گونه در زبان چیست؟

ستایش

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی
قلمرو فکری: خداوندا تو را یاد می کنم زیرا تو پاک و پروردگار جهان هستی و جز به راهی که تو
راهنمایی ام کردی نمی روم
قلمرو ادبی: نمایی و خدایی قافیه اند و ردیف نداریم / ملک: استعاره از خدا / مصراع اول به آیه ی
«الحمد لله رب العالمین» و مصراع دوم به آیه ی ناهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت
علیهم» تلمیح دارد. / بیت از شش جمله تشکیل شده است. / «الف» در ملکا، حرف ندا و ملک، منادا است

به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه بر نگذرد
قلمرو فکری: به نام خدایی که دو گوهر گران بهای عقل و جان را آفرید که فکر و اندیشه نمی تواند
شناختی بیشتر از این از خداوند داشته باشد و بهتر از این او را توصیف کند

خداوند نام و خداوند جای / خداوند روزی ده رهنمای
قلمرو فکری: خداوند متعال صاحب اسما و صفات و القاب متعدّد و آفریننده ی جا و مکان (عالم هستی)
است. اوست که روزی دهنده موجودات عالم و هدایت کننده آنهاست
قلمرو ادبی: جای و رهنمای قافیه اند و ردیف نداریم. / آرایه تکرار در واژه خداوند / در حدیثی اسمای
الهی نود و نه مورد ذکر شده است. (إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ إِسْمًا) و در دعای جوشن کبیر کتاب مفاتیح
الجنان شیخ عباس قمی هزار و یک اسم و صفت الهی آمده است. / روزی ده : اشاره به صفت رزّاق بودن
الهی است (هو الرزّاق) / رهنمای: اشاره به هدایتگری خداوند است (والله یهدی من یشاء)

خداوند کیوان و گردان سپهر / فروزنده ی ماه و ناهید و مهر
قلمرو فکری: خداوندی که سیاره زحل و آسمان و فلک را آفرید و در آن ماه و سیاره زهره و خورشید
را قرار داد
قلمرو ادبی: سپهر و مهر « قافیه اند » و ردیف نداریم. / مراعات نظیر (تناسب) در بین کلمات: کیوان،
سپهر، ماه، ناهید، مهر

به بینندگان، آفریننده را / نبینی، مرنجان دو بیننده را
قلمرو فکری: تلاش برای دیدن خداوند کار بیهوده ای است و این کار جز آزرده و رنجاندن چشم ها،
ثمری ندارد

قلمرو ادبی: آفریننده و بیننده قافیه اند و را و را ردیف / فردوسی در این بیت به یکی از عقاید مهم اهل
تشیع اشاره کرده است که وجود خداوند متعال با چشم و وجود مادی قابل درک نیست. (لا تُدرکهُ
الابصارُ و هو یُدرکُ الابصارَ).

نیابد بدو نیز، اندیشه راه / که او برتر از نام و از جایگاه
قلمرو فکری: فکر و اندیشه آدمی نمی تواند آنگونه که شایسته ی خداوند است او را بشناسد چون ذات
پروردگار فراتر از نام ها و مکان ها است
قلمرو ادبی: راه و جایگاه قافیه اند و ردیف نداریم / مفهوم بیت: نامحدود در محدود نمی گنجد

ستودن نداند کس او را چو هست / میان بندگی را بیایدت بست
قلمرو فکری: هیچکس نمیتواند خداوند را آنگونه که شایسته اوست ستایش کند، پس فقط باید برای
بندگی او آماده بود و اظهار بندگی کرد
قلمرو ادبی: هست و بست قافیه اند و ردیف نداریم / آرایه کنایه: میان بندگی کنایه از آماده بودن /
مفهوم بیت: وظیفه ی ما میان ما و خدا ، فقط بندگی است

توانا بود هر که دانا بود / زدانش، دل پیر، برنا بود
قلمرو فکری: انسان دانا و آگاه در انجام کارها موفق و پیروز است. آگاهی و دانش سبب شادابی و نشاط
دل انسان می شود

قلمرو ادبی: دانا و برنا قافیه اند و بود و بود ردیف / آرایه تضاد بین برنا و پیر

معنی لغات و کلمه های شعر ستایش

اندیشه: فکر / برنا: جوان / بیننده: در این بیت یعنی چشم ها / جای: جهان، جهان مادی، گیتی

جایگاه: مکان، مقام / چو: بدین سان که، آنچنان که / ستودن: ستایش کردن

فروزنده: افروزنده، روشن کننده / کیوان: ستاره ی زحل / گردان سپهر: آسمان گردنده

مرنجان: آزار نده، زنج نده / خداوند نام: نام به معنی مینو، بهشت / خداوند: صاحب، دارنده

خرد: عقل / ذکر: یاد کردن خدا

روزی دهنده: کسی که روزی می دهد، یکی از صفات خدا، این واژه مترادف رزاق است

مَلک: خداوند، پادشاه / مهر: خورشید / میان بستن: کنایه از آماده شدن برای انجام کاری است

کزین: مخفف که از این / میان: کمر / ناهید: یکی از ستاره های منظومه شمسی، نام دیگر ناهید، زهره

است / نداند: نمی تواند، دانستن، نتوانستن / سپهر: آسمان، آسمان پر ستاره

درس اول

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار / خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
قلمرو فکری: در صبح زود اول بهار که طول شب و روز آن یکسان است، رفتن به صحرا و تماشای گل
های زیبای بهاری، لذت بخش است
قلمرو ادبی: آرایه تضاد بین لیل و نهار / آرایه جناس بین بهار و نهار

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است / دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
قلمرو فکری: تمام پدیده هایی که در جهان هستی وجود دارد برای بیداری و آگاهی انسان صاحب دل
است و کسی که به وجود خدا اقرار و اعتراف نکند، هیچ ذوق و احساسی ندارد
قلمرو ادبی: واج آرای «د» / آرایه جناس بین که و به / دل: مجازاً احساس و عاطفه / آفرینش: مشتق /
که در مصراع دوم به معنی کسی که، ضمیر مبهم است / همه: بدل

این همه نقش عجب، بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار
قلمرو فکری: این همه نقش و نگار و پدیده های عجیبی که در جهان خلقت وجود دارد، هر کس به این
نقش ها و پدیده ها نیندیشد، مانند عکس روی دیوار بی روح و بی احساس خواهد بود.
قلمرو ادبی: آرایه مراعات نظیر بین در و دیوار / اضافه تشبیهی: دیوار وجود / آرایه جناس بین بر و در

کوه و دریا و درختان، همه در تسبیح اند / نه همه مستمع، فهم کند این اسرار
قلمرو فکری: همه ی موجودات هستی کوه و دریا و درختان همه ذکر خدا را می گویند. ولی هر شنونده
ای نمی تواند این اسرار و رازهای عالم را بشنود و درک کند.

قلمرو ادبی: آرایه مراعات نظیر بین کوه، دریا و درختان / آرایه تلمیح: این بیت تلمیح دارد به آیه ۴۴
سوره اسراء

خبرت هست که مرغان سحر می گویند: / آخر ای خفته، سر از خوابِ جهالت، بردار؟
قلمرو فکری: آیا خبر داری که پرندگان سحری به هنگام صبح می گویند: ای انسان غافل، از خواب
غفلت بی خبری و نادانی، بیدار شو.

قلمرو ادبی: آرایه مراعات نظیر بین خواب، سحر و خفته / آرایه جناس بین سر و سحر / اضافه تشبیهی:
خواب جهالت / آرایه کنایه: سر از خواب برداشتن کنایه از آگاهی و بیداری / «ت» در خبر، نهاد است /
خفته: صفت جانشین اسم: ای انسان خفته.

تا کی آخر چو بنفشه، سر غفلت در پیش؟ / حیف باشد که تو در خوابی و نرگس، بیدار
قلمرو فکری: تا کی می خواهی مانند گل بنفشه سرت را پایین بیندازی و از همه جا غافل باشی؟ حیف
باشد که تو در خواب غفلت باشی و و گل نرگس بیدار و بینای حقایق باشد.
قلمرو ادبی: آرایه مراعات نظیر بین بنفشه و نرگس / تشبیه: چو بنفشه / آرایه جناس بین در و سر /
بنفشه در این بیت نماد غفلت و سر افکندگی / نرگس، نماد بینایی و آگاهی است / آرایه کنایه: سر
غفلت در پیش گرفتن کنایه از در خواب بودن / «حیف» نقش مسند دارد. / «ی» در خوابی، به معنی
«هستی» فعل اسنادی است.

که تواند که دهد میوهٔ ألوان از چوب؟ / یا که داند که بر آرد گل صد برگ از خار؟
قلمرو فکری: تنها خداوند بزرگ است که می تواند از چوب درخت، میوه های رنگارنگ و از خار، گل
های سرخ زیبا، پدید آورد.
قلمرو ادبی: آرایه تشخیص: حیران شدن عقل و عاجز بودن فهم / آرایه مراعات نظیر بین عنب و انار /
اضافه تشبیهی: حقهٔ یاقوت انار (دانه های انار به کیسه ای پر از یاقوت تشبیه شده است.)

عقل حیران شود از خوشهٔ زرین عنب / فهم، عاجز شود از حقهٔ یاقوت انار
قلمرو ادبی: عقل از زیبایی خوشه طلایی انگور، متحیر و فهم از درک زیبایی و ظرافت دانه های انار که
مانند یاقوتی سرخ و ارزشمند، می درخشند، ناتوان است .

۶- کدام گزینه، با مفهوم عبارت زیر تناسب کمتری دارد؟

« معرفت این است که من در آنم. گرد خویش می گردم و پیوسته در خود سفر می کنم»

الف) چشم بازکن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی

ب) در زندگی مطالعه دل غنیمت است. خواهی بخوان و خواه نخوان، ما نوشته ایم

ج) به چشم بصیرت به خود درنگر تو را تا در آینه زنگار نیست

د) آنچه در علم بیش می باید دانش ذات خویش می باید

۷- در کدام گزینه فعل محذوف وجود دارد؟

الف) به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

ب) به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دوبیننده را

ج) نیابد بدونیز اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه

د) ستودن نداند کس او را چوهست میان بندگی رابایدت بست

۸- در کدام گزینه، به ناتوانی انسان، از ستایش خداوند اشاره شده است؟

الف) ستودن نداند کس او را چوهست میان بندگی رابایدت بست

ب) سعدیا، راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

ج) آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

د) کوه و دریا و درختان همه در تسبیح اند نه همه مستمعی فهم کند این اسرار

۹ - منظور از «خداوند دل» چیست؟

الف) دارای دل ب) آفریننده ی دل ج) عارف د) شجاع

۱۰ - کدام گزینه، ترکیب وصفی نیست؟

الف) میوه الوان ب) خوشه زرین ج) نقش عجب د) حقه یاقوت

درس دوم

عجایب صنع حق تعالی

بدان که هر چه در وجود است، همه صنع خدای تعالی است
قلمرو فکری: آگاه باش که هر چه آفریده شده و به وجود آمده، آفریده خدای بلند مرتبه است.
آنچه بر وی است.
قلمرو فکری: هر چیزی که بر روی زمین است.
آنچه در بر و بحر است:
قلمرو فکری: هر چه در خشکی و دریاست
همه عجایب صنع حق تعالی است.
قلمرو فکری: همه از شگفتی های آفرینش خداوند بلند مرتبه است.
این همه آیات حق تعالی است که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی:
قلمرو فکری: همه آنها نشانه های خدای بلند مرتبه است که به تو فرمان داده تا در آنها بنگری. (تفکر کنی.)
در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است.
قلمرو فکری: به زمین نگاه کن و در آن بیندیش که چگونه آن را زیر پای تو گسترده است.
جوانب، وی فراخ، گسترانیده.
قلمرو فکری: اطراف آن را گسترده ساخته است.
چون دیبای هفت رنگ گردد.
قلمرو فکری: مانند پارچه ابریشمین (از گل های فراوان) رنگارنگ می شود.
همه از یکدیگر نیکوتر.
قلمرو فکری: یکی از دیگری زیباتر و بهتر
هر یکی را آنچه به کار باید، داد.
قلمرو فکری: به هر کدام، هر چیز که لازم داشت، عنایت فرمود.

هر یکی را آنچه به کار باید، داد و هر یکی را بیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگه دارد تا بزرگ شود و آشیان خویش چون کند.

قلمرو فکری: به هر کدام یاد داده که غذای خود را چگونه به دست آورد و بچه را چگونه نگهداری کند تا بزرگ شود و لانه خود را چگونه بسازد.

اگر در خانه ای شوی که به نقش و گچ، کنده کرده باشند، روزگاری دراز، صفت گویی و تعجب کنی.

قلمرو فکری: اگر وارد خانه ای شوی که گچ کاری شده باشد و نقشه ای زیبا بر آن باشد. مدت زمان درازی از آن تعریف می کنی و به حیرت می افتی.

و لکن سقفی بیستون و این، عجب تر است و چراغ وی ماه است و شعللای وی آفتاب و قندیل های وی ستارگان و تو از عجایب این، غافل؛ که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی گنجد.

قلمرو فکری: ولی سقف آن (آسمان) ستونی ندارد و این شگفت انگیز تر است و چراغ این خانه ماه است و نور و روشنایی آن از خورشید و چراغ آویزهای آن ستارگان هستند و تو از این شگفتی ها که در این خانه است بی خبر هستی؛ زیرا خانه بسیار بزرگ است و چشم تو کوچک و محدود بین است و قدرت دیدن این همه زیبایی را ندارد.

و مثل تو چون مورچه ای است که در قصر ملکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی بیند.

قلمرو فکری: ای انسان، تو در این دنیا، مثل مورچه ای هستی که در قصر پادشاهی، لانه دارد. و از جمال صورت قصر و بسیاری غلامان و سریر ملک وی، هیچ خبر ندارد.

قلمرو فکری: از زیبایی ظاهری کاخ و زیادی خدمتکاران و تخت پادشاهی آن آگاهی ندارد.

اگر خواهی به درجۀ مورچه قناعت کنی، میباش و اگر نه، راهت داده اند تا در بستان معرفت حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی؛ چشم بامز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی.

قلمرو فکری: اگر می خواهی همچون مورچه به زندگی بسیار محقر و کوچک بسنده کنی، پس همین گونه که زندگی می کنی ادامه بده و در غیر اینصورت، تو را در باغ شناخت خداوند راه داده اند تا نگاه کنی. چشم دل را بگشا تا شگفتی های آن را بینی و پس از آن سرگشته و حیران شوی.

معنی لغات و کلمات دشوار

علامات: جمع علامت، نشانه ها / عالم: دنیا / صنع: دنیا / باید: لازم است / بدان: آگاه باش
غافل: بی خبر / جمال: زیبایی / چون: چگونه / سریر ملک: تخت پادشاهی
فراخ: گسترده، گشاده / قوس قرنج: رنگین کمان / مختصر: کوتاه، ناچیز، کوچک / میغ: ابر
نظر کن: نگاه کن / عجایب: شگفتی ها / صورت: ظاهر / اندر: در / بحر: دریا / بر: خشکی
غلامان: خدمتگزاران / جوانب: جمع جانب، جهت، اطراف / دیبا: نوعی پارچه رومی رنگارنگ
سقف بی ستون: منظور آسمان است / متحیر: شگفت زده، حیران / مدهوش: متعجب
نباتات: جمع نبات، گیاهان / نمی گنجد: جا نمی گیرد / آیات: جمع آیه، نشانه ها

قلمرو ادبی

بدان که هر چه در وجود است همه، صُنْعِ حق تعالی است. آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه بر وی است، چون کوهها و بیابانها و نهرها و آنچه در کوههاست، از جواهر و معادن و آنچه بر روی زمین است، از انواع نباتات
آرایه ها: مراعات نظیر: آفتاب، ماه، ستارگان - جواهر و معادن - کوه و بیابان / تضاد: زمین و آسمان / تلمیح: اشاره به آیات ۶ و ۷ سوره ق
و آنچه در بر و بحر است، از انواع حیوانات و آنچه میان آسمان و زمین است، چون میغ و باران و تگرگ و رعد و برق و قوس قُزَح و علاماتی که در هوا پدید می آید، همه عجایب صُنْعِ حق تعالی است.
آرایه ها: تضاد: بر و بحر - آسمان و زمین / مراعات نظیر: میغ، باران، تگرگ، رعد و برق، برف و این همه آیات حق تعالی است که تو را فرموده است تا در آن نظر کنی. پس اندر این آیات، تفکر کن. در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگهای سخت، آبهای لطیف، روان کرده، تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید.
آرایه ها: تشبیه: زمین به بساط تشبیه شده است / تضاد: سخت و لطیف
و در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین، چگونه زنده می شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.
آرایه ها: تشبیه: تشبیه چون دیبا / اغراق: اغراق کردن به هزار رنگ شدن زمین در فصل بهار

و این عالم، خانه خداست و فرش وی زمین است و لکن سقفی بی ستون و این عجب‌تر است و چراغ وی ماه است و شعله‌ی وی آفتاب، و قندیل‌های وی ستارگان و تو از عجایب این، غافل که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر و در وی نمی‌گنجد.

آرایه‌ها: استعاره: خانه خدا اینجا استعاره از دنیا است. سقف استعاره از آسمان / تشبیه: عالم به خانه - زمین به فرش - ماه به چراغ / تلمیح: اشاره به آیه ۱۰ سوره لقمان و مثل تو چون مورچه‌ای است که در قصر مَلکی سوراخی دارد؛ جز غذای خویش و یاران خویش چیزی نمی‌بیند و از جمال صورتِ قصر و بسیاری غلامان و سریرِ مَلکِ وی، هیچ خبر ندارد. آرایه‌ها: تشبیه: مثل تو چون مورچه / مراعات نظیر: قصر، غلام، سریر و ملک اگر خواهی به درجه‌ی مورچه قناعت کنی، می‌باش و اگر نه، راهت داده‌اند تا در بستانِ معرفتِ حق تعالی، تماشا کنی و بیرون آیی. چشم باز کن تا عجایب بینی که مدهوش و متحیر شوی. آرایه‌ها: استعاره: بستان معرفت استعاره از دنیا

خود ارزیابی

۱- کدام بخش درس، به روز رستاخیز، اشاره دارد؟

در وقت بهار بنگر و تفکر کن که زمین چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد، بلکه هزار رنگ شود.

۲- عبارت «هر یکی را آنچه به کار باید، داد» را توضیح دهید.

بر اساس عدالت، خداوند هر آنچه را که مخلوقاتشان نیاز دارند به آنها داده است تا بتوانند زندگی کنند. هیچ یک از مخلوقات خدا بدون خرد، بدون برنامه و بدون هدف خلق نشده است. خداوند متعال همه موجودات را با برنامه و هدف آفریده است.

۳- بند «... و مثل تو چون مورچه ای ...» چه ارتباطی با درک شگفتی‌های آفرینش دارد؟

اگر انسان بخواهد موجودات جهان را بفهمد، کل جهان را به عنوان یک نظام کلی می‌بیند. در کل این نظام، نظام‌های کوچکتری نیز وجود دارند که مربوط به کل نظام هستند. نظام‌های کوچک از منظر انسان‌ها تعریف می‌شوند، یعنی چیزی که ما از دیدگاه خودمان به اطراف داریم. بنابراین اگر می‌خواهیم کل جهان هستی و کل نظام را درک کنیم، باید دانش خود را درباره خالق جهان افزایش دهیم.

گفت و گو

۱- درباره زیبایی های آفرینش که در کتاب های دیگر به ویژه قرآن کریم خوانده یا شنیده اید، گفت و

گو کنید

این سوال بر عهده دانش آموز می باشد و پیشنهاد می کنیم که در مورد زنبور عسل، عنکبوت و... می توانید تحقیق کنید.

۲- درباره جمله «همیشه در خانه خدایی، هیچ تعجب نکنی!» گفت و گو کنید.

او در دنیایی سرشار از شگفتی های خلقت و آفرینش است، زندگی می کند. امام محمد غزالی مثالی می زند: اگر ما وارد ساختمان پر نقش و نگاری شویم، حیرت زده می شویم و تعجب می کنیم چگونه است که در خانه خدای بزرگ زندگی می کنیم و تعجب نمی کنیم و حیرت زده نمی شویم.

نوشتن

۱- مترادف واژه های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

سرگشته : حیران

رنگین کمان : قوس قزح

آفرینش : صنع

تخت : سریر

ابر : میغ

فرش : بساط

شناخت : معرفت

۲- در عبارت های زیر، هسته و نوع وابسته ها را مشخص کنید.

الف) سنگ سخت و آب لطیف

سنگ (هسته) / سخت (وابسته پسین - صفت بیانی) / آب (هسته) / لطیف (وابسته پسین - صفت بیانی)

ب) این همه آیات

این (وابسته پیشین - صفت اشاره) / همه (وابسته پیشین - صفت مبهم) / آیات (هسته)

ج) چه خلقت شگفت انگیزی!

چه (وابسته پیشین - صفت تعجبی) / خلقت (هسته) / شگفت انگیزی! (وابسته پسین - صفت بیانی)

د) کدام مستمع آگاه است؟

کدام (وابسته پیشین - صفت پرسشی) / مستمع (هسته)

۳- پیام متن زیر را بنویسید.

«این عالم، خانه خداست؛ چراغ وی ماه است و شعله وی آفتاب و تو از عجایب این، غافل؛ که خانه بس بزرگ است و چشم تو بس مختصر»

شناخت خدا و تلاش برای شناختن با دیدن آفریده های خدا (از طریق دیدن آفریده های خداوند)

درس سوم

مثل آینه

آن‌ها مثل آینه، همان قدر که خوبی‌ها را پیش چشم می‌آورند، عیب‌ها را هم به ما می‌نمایانند. قلمرو فکری: آن‌ها (دوستان واقعی) مانند آینه واقعیت‌ها را نشان می‌دهند؛ یعنی هم خوبی‌ها را به ما می‌گویند و هم عیب‌ها و اشکالات را بازگو می‌کنند.

قلمرو ادبی: تضاد بین خوبی‌ها و عیب‌ها / مثل آینه: تشبیه

قلمرو زبانی: آینه: متمم (مثل) حرف اضافه / عیب‌ها را به ما می‌نمایانند، جمله چهار جزئی با مفعول و متمم

رسم دوستی، شکستن آینه نیست درست آن است که خود را اصلاح کنیم. قلمرو ادبی: این عبارت تلمیح دارد به جمله معروف (مومن آینه مومن است) المومن مراه المومن آینه، چون نقش تو بنمود راست / خود شکن، آینه شکستن خطاست قلمرو فکری: اگر آینه (دوست خوب) عیب‌های تو را به درستی نشان داد.

نباید آینه را بشکنی و از واقعیت‌ها فرار کنی، بلکه کار درست آن است که خود را اصلاح کنی و از غرور و خودخواهی، دوری کنی.

قلمرو ادبی: تضاد بین راست و خطا / این بیت ضرب المثل است / خود شکن: کنایه از اصلاح کردن و ترک غرور و خودخواهی / شکن و شکستنهم خانواده است / قلمرو زبانی: خود: مفعول / شکن: فعل امر / آینه شکستن: نهاد / خطا: مسند توجه: آینه و آینه جناس نیستند چون تفاوت معنایی ندارند.

درس چهارم

مصاحبت با یک دوست خوب و شکیبا، همچون ورزش نسیم دل انگیزی است
قلمرو فکری: هم نشینی با یک دوست خوب و بردبار، مثل یک ورزش نسیم دل انگیز می باشد و روح ما
را صفا می دهد. مصاحبت: هم نشینی / شکیبا: صبور
قلمرو زبانی: صحبت در متون قدیمی به معنای هم نشینی بوده است
آرایه ادبی: مصاحبت با یک دوست خوب به نسیم دل انگیزی تشبیه شده است

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ / آبری که در بیابان بر تشنه‌ای ببارد
قلمرو فکری: آیا می دانی که دیدن دوست و یار گم شده چه ذوق و خوشحالی دارد؟ لذت آن مثل آبری
است که در بیابان بر موجودات تشنه ای می بارد.
آرایه ادبی: شوق حاصل از دیدن یار غایب، تشبیه شده است به حاصل از باریدن باران بر تشنه ای در
بیابان / تکرار «ر» و «ب»: نغمه حروف / ابر و باریدن «مراعات نظیر
قلمرو زبانی: بیت از چهار جمله تشکیل شده است. (بعد از آبری فعل «است» حذف شده)

انسان بی دوست، همواره غمگین است؛ به بیان دیگر تنهایی، یکی از سنگین ترین مصائب است. «ذوقی
چنان ندارد، بی دوست زندگانی.»
قلمرو فکری: انسانی که دوستی ندارد همیشه غمگین ناراحت است، به زبان دیگر، یکی از سخت ترین
مشکلات، بدون دوست بودن است. زندگی بدون دوست و یار زندگی، ذوق و شوق ندارد و لذت بخش
نیست.

چه بسیارند کسانی که لاف دوستی می‌زنند اما در حقیقت گرگ‌هایی در جامه گوسفندان هستند.
قلمرو فکری: انسان‌های زیاد وجود دارند که بی لیل و بیهوده ادعای دوستی می‌کنند، اما در واقع (در
حقیقت) مثل گرگ‌هایی هستند که خودشان را در لباس گوسفندهایی دوست داشتنی و مهربان نشان
می‌دهند.

قلمرو زبانی: لاف: ادعا / جامه: لباس

آداب زندگانی

بدان که مردم بی‌هنر، مادام بی‌سود باشد، چون مَغیلان که تن دارد و سایه ندارد؛ نه خود را سود کند و نه غیر خود را؛

قلمرو فکری: آگاه باش که انسان بدون فضیلت و بی‌لیاقت همیشه بی‌فایده است. مانند درخت مَغیلان که شاخه دارد، اما سایه برای استراحت دیگران ندارد. بنابراین نه به خود فایده می‌رساند نه به دیگران. قلمرو ادبی: آرایه تشبیه: مردم به مَغیلان تشبیه شده / مردم بی‌هنر: مشبه / مَغیلان: مشبه به قلمرو زبانی: تن دارد ولی سایه ندارد: وجه شبه / مادام، قید تکرار / نه خود را سود کند: در اینجا خود متمم می‌باشد / فعل (سود کند) بعد از (نه غیر خود را) حذف به قرینه لفظی شده است. / بی‌هنر: مشتق پیشوندی است.

جهد کن که اگر چه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود؛ قلمرو فکری: تلاش کن اگرچه با اصل و نصب و نجیب هستی، علم و دانش هم داشته باشی. زیرا دانش ذاتی از نژاد و تبار با ارزش تر است.

قلمرو ادبی: گوهر اول: استعاره از اصل و نصب خوب / گوهر دوم و سوم: استعاره از علم و فضیلت / گوهر اصل: اضافه تشبیهی قلمرو زبانی: فعل‌های (باشی) و (داری) مضارع التزامی است.

چنان که گفته‌اند: «بزرگی، خرد و دانش راست نه گوهر را، اگر مردم را با گوهر اصل، گوهر هنر نباشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید و در هر که این دو گوهریابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید...»

قلمرو فکری: همانطور که گفته‌اند: بزرگی هر کس به داشتن عقل و دانش است. نه نژاد و نسب، اگر انسان به همراه گوهر اصل و نژاد، از لیاقت و فضیلت بهره نداشته باشد، به او متوسل شو و رهایش مکن، چون که او به همه فایده می‌رساند.

قلمرو ادبی: چنگ در وی زن: کنایه از متوسل شدن / از دست مگذار: کنایه از رها مکن / گوهر: استعاره از اصل و نژاد / گوهر اصل: اضافه شبیهی / هر: ضمیر مبهم / به کار آمدن: کنایه از مورد استفاده واقع شدن

قلمرو زبانی: گفته اند: ماضی نقلی / خرد و دانش: مترادف / «را» در (خرد و دانش را) و (گوهر و تخمه را): رای حرف اضافه به معنی «به» => «به خرد و دانش، به گوهر و نژاد»

سخن، ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن. چون باز پرسند، جز راست مگوی. تا نخواهند، کس را نصیحت مگوی و پند مده؛ خاصه کسی را که پند نشنود که او خود اوفتد. قلمرو فکری: تا حرفی را از تو نپرسیده اند، چیزی نگو و از سخن بیهوده دوری کن. وقتی از تو چیزی می پرسند، فقط حرف راست بگو. تا از تو نخواسته اند کسی را نصیحت نکن و پند نده، مخصوصا کسی که پند نمی شنود و نمی پذیرد، زیرا چنین کسی خودش گرفتار می شود. (روزی به خاطر پند نشنیدن گرفتار می شود)

قلمرو زبانی: مگوی: فعل نهی / باز پرسند: فعل پیشوندی (مضارع التزامی) / چون: قید زمان / باز: قید تکرار / راست: صفت جانشین است (= حرف راست) / پرهیز کن: فعل امر

در میان جمع هیچ کس را پند مده. از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بداندیش و بدآموز بگریز. به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند. قلمرو فکری: در میان جمع کسی را نصیحت نکن. از رفتن به جایی که مردمان به آن گمان بد دارند دوری کن و از دوستی که فکر بد دارد و کارهای زشت را یاد می دهد فرار کن، با غم و اندوه مردم خوشحال نشو تا اینکه مردم نیز در غم تو، شادی نکنند.

قلمرو ادبی: غم و شادی: تضاد

قلمرو زبانی: تهمت زده: متشقق - مرکب / بد اندیش و بدآموز: صفت مرکب / مردمان: ساده / شادی: مشتق / مده و مکن: فعل نهی

داد ده تا داد یابی. خوب گوی تا خوب شنوی. اگر طالب علم باشی، پرهیز گار و قانع باش و علم دوست و بُردبار و کم سخن و دورانده باش.

درس هفتم

پرتو امید

قالب شعر در هفتم فارسی نهم؛ غزل می باشد. در این نوع شعر، مصراع اول با مصراع های زوج هم قافیه است.

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور / کلبه احزان، شود روزی گلستان، غم مخور
قلمرو فکری: اندوهگین و ناراحت نباش که دلدار گم شده (یوسف) دوباره به وطن (سرزمین کنعان) باز می گردد و خانه ی غم و ناراحتی به گلستان شادمانی تبدیل می شود.
قلمرو ادبی: تلمیح: به داستان حضرت یوسف علیه السلام / مراعات نظیر: یوسف، کنعان و کلبه احزان / تکرار: غم مخور / تضاد: کلبه احزان و گلستان

ای دل غم دیده، حالت به شود، دل بد مکن / وین سر شوریده، باز آید به سامان، غم مخور
قلمرو فکری: ای دل اندوهگین نگران نباش، حال و روزت خوب می شود و افکار پریشان و آشفته ات به سامان می شود، غمگین نباش.
قلمرو ادبی: کنایه: دل بد مکن کنایه از نگران نباش / تضاد: شوریده و سامان / سر: مجاز از وجود، فکر / تشخیص: ای دل غمدیده

دور گردون، گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور
قلمرو فکری: اگر گردش روزگار چند روزی (مدت کوتاهی) مطابق میل ما نبود، غصه نخور؛ چون وضع روزگار همیشه یکسان نمی ماند.
قلمرو ادبی: واج آرایی در «د» و «ر» و تکرار واژه ی «دور»

هان مشو نومید! چون واقف نه ای از سرّ غیب / باشد اندر پرده، بازی های پنهان، غم مخور
قلمرو فکری: آگاه باش و نا امید نشو، زیرا از رازهای پنهان خداوند (لطف نهانی خدا) باخبر نیستی و یقین بدار که در پشت پرده دور از چشم من و تو بازی هایی می گذرد که بر ما آشکار نیست.
قلمرو ادبی: تلمیح: اشاره به آیه ۵۹ سوره انعام: و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو

درس هشتم

همزیستی با مام میهن

مادران، دل به مهر فرزندان، گرم و تپنده می‌دارند و فرزندان در پرتو گرم و گوارای مادر، جان می‌گیرند و می‌پرورند و می‌بالند. این دو را پیوندها و آوندهایی به سرچشمه‌های یکتایی می‌رساند و خوشی و ناخوشی یکی را به دیگری پیوند می‌زند.

قلمرو ادبی: مادران و فرزندان: مراعات نظیر / گرم و تپنده - گرم و گوارا: مراعات نظیر / دل گرم داشتن به کسی یا چیزی: کنایه از امید داشتن به آن / جان گرفتن: کنایه از نیرو گرفتن - قوت گرفتن / پیوند و آوند: مترادف (هم معنایی) / سرچشمه ی یکتایی: اضافه ی تشبیهی / خوشی و ناخوشی: تضاد / پرتو گرم و گوارای مادر: پرتو مادر، اضافه ی استعاری

مادر، گرمی گوهری است که در کارگاه آفرینش خدای مهربان، همتایی ندارد. از این روست که هر چیز گرانمایه را اگر بخواهند از راه همانندی، بزرگ بشمارند و عزیز بدانند، به مام یا مادر مانند می‌کنند.

قلمرو ادبی: مادر، گرمی گوهری است: تشبیه / کارگاه آفرینش: اضافه تشبیهی / بزرگ شمردن و عزیز داشتن: کنایه از حرمت نهادن و احترام گذاشتن / مام و مادر: مترادف (هم معنا)

ترکیب «مام میهن» را شنیده‌اید؛ از همان دست ترکیب‌های زبانی است که میهن را در پرورندگی و همزیستی به مام یا مادر همانند و هم نشین کرده است. از این دید، مهین، با همه هم‌پیوندان و باشندگانش، مادرانه رفتار می‌کند. در چشم میهن، همه فرزندان این آب و خاک که زاد و بودنشان و ریشه وجودشان در خاک اینجاست، یکسان‌اند و هیچ رنگ و نژاد و لهجه و گویش و زبانی به دیده این مادر، بر آن دیگری برتری ندارد.

درس هشتم

همزیستی با مام میهن

مادران، دل به مهر فرزندان، گرم و تپنده می‌دارند و فرزندان در پرتو گرم و گوارای مادر، جان می‌گیرند و می‌پرورند و می‌بالند. این دو را پیوندها و آوندهایی به سرچشمه‌های یکتایی می‌رساند و خوشی و ناخوشی یکی را به دیگری پیوند می‌زند.

قلمرو ادبی: مادران و فرزندان: مراعات نظیر / گرم و تپنده - گرم و گوارا: مراعات نظیر / دل گرم داشتن به کسی یا چیزی: کنایه از امید داشتن به آن / جان گرفتن: کنایه از نیرو گرفتن - قوت گرفتن / پیوند و آوند: مترادف (هم معنایی) / سرچشمه ی یکتایی: اضافه ی تشبیهی / خوشی و ناخوشی: تضاد / پرتو گرم و گوارای مادر: پرتو مادر، اضافه ی استعاری

مادر، گرمی گوهری است که در کارگاه آفرینش خدای مهربان، همتایی ندارد. از این روست که هر چیز گرانمایه را اگر بخواهند از راه همانندی، بزرگ بشمارند و عزیز بدانند، به مام یا مادر مانند می‌کنند.

قلمرو ادبی: مادر، گرمی گوهری است: تشبیه / کارگاه آفرینش: اضافه تشبیهی / بزرگ شمردن و عزیز داشتن: کنایه از حرمت نهادن و احترام گذاشتن / مام و مادر: مترادف (هم معنا)

ترکیب «مام میهن» را شنیده‌اید؛ از همان دست ترکیب‌های زبانی است که میهن را در پرورندگی و همزیستی به مام یا مادر همانند و هم نشین کرده است. از این دید، مهین، با همه هم‌پیوندان و باشندگانش، مادرانه رفتار می‌کند. در چشم میهن، همه فرزندان این آب و خاک که زاد و بودنشان و ریشه وجودشان در خاک اینجاست، یکسان‌اند و هیچ رنگ و نژاد و لهجه و گویش و زبانی به دیده این مادر، بر آن دیگری برتری ندارد.